



بسم الله الرحمن الرحيم

دومین استدلال برای حرمت اخذ اجر برواجبات بمنافات قصد قربت با قصد اجر بود برای حل این مسأله دوسه طریق پیموده شد که ملاحظه کردید که ازطریق داعی علی الداعی بودوروش ها و شیوه های دیگر که ملاحظه کردید ما درپایان بحث یک مبحث را چون قائل به تفصیل هستیم یک مقدمه را ذکر کردیم که دیروز ملاحظه کردید حاصل آن مقدمه این بود که عبادت باید با قصد قربت و قصد خالص کامل باشد این دراش تردید نداریم ولذا اگر درسلسله طولی هم غیر قربت دخالت داشته باشد آنرا منافی با عبادت می دانیم این یک مطلب کلی که دربحث های قبلی هم به اش اشاره کردیم اما نکته مهم بعدی این بود که دخالت قصد غیر الهی این دو حالت دارد یکوقت است که دررتبه مقدم بر قصد قربت است یکبار است که نه آندررتبه متاخر از قصد قربت است بین ایندو خیلی تفاوت است یکبار است که قصد اجرومزد یا هر قصد دیگری آمده علت شده برای اینکه من انگیزه و قصد عبادت هم بکنم قصد مزد داعی علی الداعی عبادی شد این اشکال دارد برخلاف آنچه که مشهور می گفتند ما این را مخل به عبادیت عبادت می دانیم اما اگر نه عکس شد این معادله یعنی قصد الهی پرتو افکن و علت شد برای تولید یک قصد دنیوی اگر این طور شد و علت قصد الهی علت شد و قصد غیر الهی معلول شد این جا ماهیت این قصد که دررتبه معلول است اصلا تغییر می کند اصلا هویت اش هویتی الهی می شود این همان است که درروایات هم دارد که می گوید: دنیا دونوع دنیا ما داریم یک دنیای ملعونه داریم دنیای داریم که برای دنیاست می خواهد تجارت بکند درس بخواند کاربکند برای اینکه زندگی بکند زندگی اش آسایش داشته باشد و چیز های ازاین قبیل و اما یک دنیای هم داریم که دنیای بلاغ است یعنی دنیای که درمسیر یک هدف بالاتری قرارگرفته آنوقت درعالم خارج همیشه این عمل مقدمه است برای اینکه برسیم به آن نتیجه درعالم ذهن آن نتیجه علت غائی است موثر دراین که علت بعدی پیدا بشود تفاوت علت غائی به علت غایت همین است این درفلسفه و نهاییه آنها ملاحظه کردید غایت داریم و علت غائی داریم غایت آن نقطه است که خارجی که من می خواهم به آن برسیم آن غایت است هدف است علت غائی وجود ذهنی آن است درمن که مولد اراده و اندیشه و انگیزه و عمل و اقدام می شوم همیشه هدف می گویند وجوده الخارجی متاخر است از آن مقدمه و بوجوده الذهنی متقدم است این را درنهاییه و اینها ملاحظه کردید هدف ذات هدف بوجود خارجی این بعد ازفعل می آید اما وجود ذهنی آن قبل ازفعل است که به همان وجود ذهنی اش گوئیم علت غائی یا قصد یا انگیزه وجود



خارجی می شود معلول عمل ولی وجود ذهنی آن همان قصد وانگیزه و علت غائی است که مقدم بر فعل است این چیزی است که در فلسفه گفته شده آن وقت اگر آن هدف بالاتری غیر دنیایی علت اصلی و بالاتر شد این علت غایت بعدی و قصد بعدی تحت شعاع آن قرار می گیرد ماهیت اش اصلا عوض می شود یکوقت است که قصد اجر و مزد و دنیا دارد اصاله و بالذات خودش غایت قصوی است هدف اصلی است این همین دنیا است ولی وقتی همین شده هدف ثانوی تحت شعاع و درپرتوی آن هدف بالاتر که هدف الهی است چون می خواهد به اهداف الهی برسد نیاز به زندگی دارد زندگی اش را برای یک هدف بالاتر می خواهد این جا این زندگی می شود دنیا بلاغ و می شود عبادت. ولذا در این جا این دوسه نکته را خیلی باید توجه داشت که علل اگر طولی شد آن علت بالاتر محور است و اصل است و روح می دهد و جهت می دهد بسایر علل یا بعبارت دیگر آن هدف غائی و هدف برتر اون روح بخش و معنی بخش سایر اهداف متوسط و پائین تراست این نکته اصلی و محور اصلی عرض ماست که در جای که که علت های طولی وجود دارد اهداف مترتب و طولی وجود دارد آن هدف بالاتر و اصلی که همان هدف غائی است آن پرتو می افکند بر اهداف متوسط و آن ها را معنی می دهد و جهت می دهد و گاهی اصلا ذات آنها را عوض می کند بظاهراین دنبال مزد است آنهم دنبال مزد است ولی این مزد را و زندگی را برای یک هدف بزرگتر می می خواهد اون نه برای خودش می خواهد آن که برای هدف بالاتر می خواهد اون هدف بالاتر که انگیزه برتر را در او ایجاد کرده حقیقت این هدف را اصلا جهتش را عوض می کند این که بسیاری از توسلیات و قصد ها و اغراض دنیایی یا بظاهر دنیایی اینها با یک هدف بالاتر که سایه افکنده براو این می شوند اخروی درواقع.

آنوقت با این قاعده فلسفی قاعده فلسفی این است که هدف بالاتر اهداف پائین تر را تغییر می دهد روح و هویت اش را تغییر می دهد آنوقت آن هدف بالاتر در داعی علی الداعی که مشهور تصریح می کردند هدف بالاتر همین مزد بود منتها مزد خواهی موجب می شد که حالا برای این مزد این عمل عبادی را انجام بدهد اما اگر آمد آن قضیه این جا گفتیم حل نشده برای مان مشکل دارد عبادت را از عبادیت خالص ساقط می کند خلافاً للمشهور اما اگر این معادله معکوس شد آن هدف برتر شد نیات قربی الهی و آرمان های بالاتر آن آرمان های بالاتر آن را و می دارد که بالاخره یک زندگی داشته باشد مزد تحصیل بکند حالا از طرق مختلف یکش هم این طریق است .



این دیگه آنوقت منافات با عبادیت ا ینعمل ندارد این یک بحث فلسفی است که ما دراین جا تطبیق اش دادیم وضمنا نکات دیگری هم درضمن بحث گفته شد که نکات مهم نبود واضح بود پس قصد همین نکته است که عرض کردیم .

براساس این آنوقت ما دربحث اخذ اجرت برعبادات قائل به یک تفصیل ایم این می شود نظریه جدید دربحث.

یعنی تاکنون دونظریه دربین بزرگان بود یک نظریه اول مشهور بین متقدمین ازفقهاء بود که می فرمودند: اجرت بر عبادات باطل است هم آن عبادت می شودباطل هم اجرت اش می شود حرام این نظریه قدماءبود نظریه دوم: مشهور بین متأخرین بود اززمان مرحوم شیخ ومتاخرین نظریه شان بر صحت عبادت بود که اجرت برای آن اخذ می شود هنوز هم نرسیدیم به عبادت های استیجاری. عبادت که پولش می دهد که نماز میت را بخواند یا پولش می دهد که نماز خودش را بخواند استیجار نیست همان اصل وظیفه ای است که متوجه خود شخص است این دو نظریه بود عرض ما درنظریه سوم براساس همین بحث اخیری است که عرض کردیم این یک تفصیل است وآن تفصیل به این شکل است که اگر حالت صورت اولی باشد که غالبا هم همین طور است غالبا مزد می گیرد مثل بقیه کارها که غالبا مزد های که افراد می گیرند برای یک اغراض بالاتری نیست مثل کوچه وبازار وزندگی عادی ۹۹در صد مردم وقتی که دارد زندگی می کند زندگی می کند که زندگی بکند این نیست که حالا که می رود بازار تجارت، این برای یک انگیزه الهی باشد غالبا این برای دنیا است حرام هم نیست این مساله اما عبادت هم نمی شود اگر این شکل باشد که اجر ومزد عامل بالا دستی است بخاطر آن حالا یک عبادت که یک امر را به اش تعلق گرفته هم انجام می دهد مادریم این درست نیست که غالبا هم همین طور است یعنی دراین صورت اولی موافق با نظریه قدماء هستیم که می گفتند اجر برعبادات جایز نیست اما اگر نه اگر دراین عمل ازکسی صادر شود که اصلا این مزد را که دارد می گیرد وکاررا هم که دارد می کند این ها همه اش یک هدف بالاتری دارد این پول این اجر اینها همه برای این است که یا درمسیر تبلیغ دین مصرف می کند یااگر برای خودش هم مصرف می کند این برای کل زندگیش برای یک کاربرگتری است

برای آن قرب الهی اگر این طور باشد بعید نیست که بگوییم عبادت اش درست است این حالت دوم عبادت اش عبادت درستی می شود این حاصل عرض ماست دراین جا که بطور مطلق بانظریه اول یا به



طور مطلق با نظریه دوم موافق نیستیم بلکه قائل به تفصیل هستیم و که صورت اولی غالب است و آن اجرت باطل است اما یک صور هم فرض می شود که در آنجا عبادت درست باشد ضمن اینکه دارد مزد هم می گیرد پرونده بحث تا این جا بسته می شود.

یعنی یک هدف بالاتر سایه افکنده آنوقت این مضر به عبادیت نمی شود چون هویت اش زیر آن امر بالاتری هویت اخروی شد ولی این پول گرفتن اش هم برای یک چیزی خدای است این مخل نیست مضر نیست ولذا این جا ما داریم آن شده داعی علی الداعی اینجور داعی علی الداعی را چون خود اش زیرپر یک داعی بالاتر الهی است و هویت اش عوض می شود بگوئیم مخل به عبادیت عبادت نیست ولی در موارد دیگر باطل است .

ملاکش این است که به خودش مراجعه کند ببیند که .

قبل از این حرف اخیر ما گفتیم: که این ملاک است ولی الان ملاک شود یک امر درونی اگر واقعا آن قصد الهی حاکم است که این اجر را بگیرد درست است ولذا اگر هم نباشد البته این قاعدتا باید این طور باشد که آدمی که نگاه بلند الهی براو حاکم است اگر این هم نباشد عبادت را انجام می دهد ولی بالاخره این جا دارد مزد هم می گیرد این مانع ندارد .

بهر حال قاعده قصه همین است که عرض کردم . و البته اگر اون قصد و غرض غائی و نهایی او الهی و معنوی درکارا باشد علی القاعده اگر این اجرت هم نباشد عمل را انجام می دهد این تفاوت است که با آن صورت اول دارد یعنی صورت اولی اگر باشد انجام نمی دهد چون اینجا اجرت نیست ولی اینجا علی القاعده باید انجام بدهد این حرف است که تفصیل جدید است .

ولذا باید قصد الهی معنوی باشد و اگر نباشد نه درست نیست . برای همین معامله باطل می شود در صورت اولی اجاره باطل است و معامله باطل است چون آنهم عبادت می خواهد و این عبادت ما در اش تردید کردیم مثل قدماء که غالبا هم همان طور است بهر حال ما این جا یک کمی برگشتیم به تفصیل ما و شکل غالب اش به سمت مشهور قدما است ولی درعین حال شقوق هم دارد که این شق ثانی دارد که نادر است ولی همراه متاخرین می شویم منتها این تفصیل البته برای اولین بار است که گفته می شود این تفصیل این جوری که ما حصل این درکلمات اعلام نیست از این مقوله دیگر می گذریم .

بنابراین ما تا این جا .



... آنها را ما توی فقه التربیه ما بحث کردیم بعض جاها تعلیم وتعلم با این که عبادت نیست ولی گفته شده در علوم دینی مثلا اگر کسی قرارا ست برای جدال ومراء درس بخواند درس دین بخواند برای ریاست برای جدال ومراء این بشدت تقبیح شده و از آن طرف اینها توسلی اند این خودش یک مقوله ای است ما البته راه حلش را در فقه التربیه گفتیم توسلی نوع دو را آوردیم آنهم یک نظریه جدیدی است شما الان در کلمات بزرگان ملاحظه بکنید در اصول گفته می شود که ماتبعبدی داریم وتوسلی والسلام توسلی آن است که مشروط به قصد قربت نیست قصد قربت در آن شرطیت ندارد ومخل هم نیست گناه هم نیست که قصد قربت نکند اما تبعبدی بعکس است ما یک نوع توسلی نوع دو تصویر کردیم تحصیل علوم دینی از همین قبیل است این طور نیست که با قصد قربت باشد که اگر با قصد قربت نباشد همه عملش بی فایده باشد و فرمان خدا را اطاعت نکرده باشد ولی یک نوع انگیزه های مثل انگیزه ریاست وجدال ومراء وامثال این ها گفتیم در آن معصیت است یا حرام است امامطلق قصد اگر کسی علم دین را بخواند برای این که دوست دارد علاقه دارد که پیش برود چیزی یاد بگیرد آن مضر نیست مرز بین تبعدیات وتوسلیات این است این نظریه جدید است در تاریخ علم اصول تا آن جایی که ما یاد است نبوده ما آوردیم این نظریه را در فقه التربیه ج ۲ آوردیم حالا صفحه اش را نمی دانم همین بحث آمده که در حقیقت توسلی نوع دو که مرز میان تبعدی وتوسلی است دوسه سال قبل در اصول این را مفصلا این نظریه را تشریح کردیم .وبه گمان ما یک معضل را در خیلی از این چیزهای که در این قضیه مطرح بوده است را حل کرده بود این نظریه اصولی .

.....این وسیله کسب وکار یا ریاست بشود یعنی می خواهد به یک مقام برسد حالا برای آن .... به این معنی بله . حالا بهر حال این بحث را در آنجا ملاحظه میکنید این مبحث به این شکل تمام شد من فهرست بحث را تا این جا عرض می کنم تا وارد آن تنبیهات بشویم.

فهرست بحث ما این شد: اخذ اجرت برواجبات حرام است یا نیست؟ وبعبارت دیگر عقد اجاره بریک عمل واجب این جایز است یا جایز نیست؟ اگر بگوییم جایز است اجرومزد حلال است و اگر عقد واجاره را برواجبات حرام دانستیم وباطل دانستیم اجرت اش هم می شود حرام وتصرفش غیر جایز.

نظریه ای که می گفت : جایز نیست دو محور داشت نمی گوییم دو دلیل دو محور داشت یک محور استدلال محور اول : تعارض تکلیف الزامی ووجوب باخذ اجر واجرت بود وجوب تکلیف الزامی مخالف اخذ اجر است واخذ اجرت این محور اول بود این محور بگمان نه یاده تقریب برایش ذکر کردیم از کلمات



اعلام عرض شد همه آنها پاسخ داده شد درمحور اول نتیجه گرفتیم که : تکلیف وجوبی با اجرت و اخذ اجر منافات ندارد این درمحور اول دومین محور استدلال تنافی و تعارض قصد قربت با اجر بود دراین مساله هم سه راه حل ازبزرگان نقل کردیم و همه آنها را محل اشکال قراردادیم اما نهایتا با توجه به مبحث که دیروز و امروز به اش اشاره شد به یک تفصیل رسیدم که عرض کردیم حاصل این دوتا بحث این می شود که در واجبات توسلی و مستحبات توسلی و اعمال توسلی مطلقا چه واجب و چه مستحب درتوسلیات اعم ازواجب و مستحب اخذ اجر و معامله برآن بصورت جعاله یا هر چیز دیگری جایز است و مانع ندارد این یک دلیل چه واجب باشد تکلیف توسلی چه مستحب باشد چه عینی باشد چه کفائی چه تعینی باشد چه تخییری هیچ فرق نمی کند همه این صور جایز است اما نتیجه دوم این شد که درعبادات اجرت دریک صورت جایز است یک صورت جایز نیست منتها درعبادات هم فرق نمی کند واجب باشد یا مستحب باشد عبادت واجب باشد یا مستحب باشد عینی باشد یا کفائی باشد تعینی باشد یا تخییری باشد و تفصیل بین عینی و کفائی تعینی و تخییری و این تشریفات بین اقسام تکالیف نه درنتیجه اول و نه درنتیجه دوم مورد قبول نیست تفصیل ما برای مان تمام نبود برخلاف تمام آنچه که ازکلمات مرحوم شیخ این جا استفاده می شد یا امام گاهی به آن تمایل داشتند این حاصل این بحث است بنابراین درکل بحث عبادت ما قائل به تفصیل شدیم درکل بحث تکالیف هم قائل به تفصیل ایم بین توسلیات و عبادات .

و اما بین اقسام واجب از نظر عینی و کفائی و تعینی و تخییری دراین تقسیمات تفصیل قائل نیستیم .

....این اصل بحث حاصل و خروجی آن تفصیل شد . درتوسلیات مطلقا مانع ندارد درتعبدیات تفصیل بین دو صورت شد .

تنبها:

مبحث مبحثی مبتلا به است و فروع و تنبها بسیار مهم هم دارد که وارد آن فروع و تنبها می شویم:

اولین تنبه که درذیل این اجرت برواجبات باید مورد توجه قرار بگیرد این است که ما یک واجبات ثنائیه داریم یا واجبات کفائیه داریم یا ثنائات واجبه داریم و دروجوب آنها به نحوی وجوب کفائی تردیدی نیست اول و در جواز از اخذ اجرت درمورد آنها هم تردیدی نیست ثانی توضیح این مساله :



این است که زندگی بشر یک موجود اجتماعی است و زندگی اجتماعی بشر به یک تعامل عمومی نیاز دارد طبق تعبیر که درانوار الفقاهاه هم آمده زندگی بشر یک زندگی اجتماعی است انسان مدنی بالطبع است و گذران زندگی بشرگره خورده است به یک ویژه گی اجتماعی بودن و تعاون میان افراد و گروههای اجتماعی برای تامین زندگی بشری در این عالم .

بنابراین زندگی طبیعی و زیست و حیات مادی بشر گر خورده است به مقوله اجتماعی بودن بشر و وابسته به اجتماعی بودن بشر و اجتماعی بودن بشر هم به تعاون میان افراد و گروه های اجتماعی و بشری . عبارت دیگر: دستیابی بشر به بسیاری از اغراض طبیعی و مادی اش متوقف است بر یک زندگی اجتماعی و مترتب است بر یک همکاری و همراهی میان افراد و گروه ها .

البته معنا اش این نیست که بشر اگر در یک حال انفرادی در جای بزرگ شود اصلا زیست بشری ندارد ولی آن زیست اش بسیار زیست محدود و دردناک و بسته ای خواهد بود تقریباً قریب به حیوان می شود اگر بچه دنیا بیاید در یک جنگل دور از محیط اجتماعی و بشری زندگی بکند یک تفاوت های با حیوانات ممکن است داشته باشد ولی این تفاوت ها زیاد نیست این نشان دهنده این است که رشد و شکوفائی بسیاری از استعداد های بشری در گرو محیط اجتماعی است . و در گرو همکاری و تعامل و تعاون میان افراد و گروه ها . بنابراین اجتماعی بودن در بروز و ظهور و شکوفائی استعداد های بشر بسیار نقش دارد و همین طور تعاون و تکافل و همکاری میان افراد و گروه ها نقش مهمی در پیشرفت زندگی بشر در همه ابعاد دارد. این طبیعت بشر است قرآن هم این را اشاره دارد: همه به نحوی در تسخیر هم هستند. یعنی همه باید بهمدیگر کمک کند این یک مطلب است که این زیست طبیعی و حیات بشری و انسانی در گرو مقوله اجتماعی شدن و تعاونات و تکافلات اجتماعی است که این مساله در تعلیم و تربیت در جامعه شناسی هم در روان شناسی این مقوله خیلی بحث شده و حتی بشکل در بحث های فلسفی اجتماعی بودن بشر چه دارد حد و حدود اش چه است خیلی اینجا حرف وجود دارد مرحوم علامه طباطبائی توی این خیلی بحث کردند آیا خود اجتماعی بودن خودش یک گزینه اصیل در انسان است یا متولد از یک غرایز دیگری است؟ مثلاً این یک بحث است . مرحوم علامه می فرمایند: نه خودش اولیه نیست معلول یک چیز دیگری است ولی بهرحال ایندو نکته که عرض کردم یک واقعیت است اجتماعی بودن و تقوم اجتماعی بودن به تکافل و تعاون میان افراد و گروه ها



این یک مقدمه روشنی است که شکی دراش نیست البته براین می شود افزود یک نکته دیگر و آن این که طبق آنچه ما از تعالیم اسلام از فقه اسلامی و تعالیم اسلام استفاده می کنیم رشد معنوی بشر هم بسیاری از بخش هایش وابسته به همین بعد اجتماعی انسان است بدلائل مختلف که این هم درجای خودش باید بحث شود یعنی قوام خیلی از پیشرفتهای معنوی و کمالات روحی انسان هم در همین فضاء اجتماعی حاصل می شود این فضای و محیط اجتماعی است ضمن این که انواع تهدیدها دارد برای رشد معنوی انسان درعین حال بسیاری از فرصت های معنوی انسان هم در همین رشد اجتماعی و فضا و محیط اجتماعی قرار دارد و علاوه براین یک فواید و منافع خاصی معنوی و عبادی هم اصلا توی خوددمقوله اجتماع قرار دارد توی تعاونات و تکافلات اجتماعی قرار دارد اگر محیط اجتماعی و جامعه نباشد بیش از نصف از فقه و بیش نیمی از آنچه که موجب رشد و کمال معنوی انسان می شود ازدست آدم گرفته می شود بیش از نصف است قطعاً.

زکات و خمس جهاد امر به معروف نهی از منکر خیلی از این مقوله هاست که توی محیط اجتماعی اتفاقات همه توی محیط اجتماعی اصلاً معنی دار می شود لذا این اجتماع در تار و پود احکام فقهی هم وجود دارد و یکی از زمینه های کمال بشری است

این ها بعنوان یک چشم انداز اولیه و مقدمه عرض شد

حالا اگر زندگی بشر اینطور شد همه آنچه که بشر در حیات مادی و طبیعی خود به آن نیاز دارد ازدست همه افراد بر نمی آید لازمه این تعاون و تکافل و هم افزائی و همکاری اجتماعی این است که هرفردی هر گروهی متکفل یک گوشه از کار کلی جامعه بشود کل جامعه الان نیاز دارد مثلاً به ده هزار نوع کار از کارها و مشاغل اجتماعی این مشاغل اجتماعی جمعاً اداره کننده زندگی یک میلیون نفر هستند که دراین شهر اند الان شهر یک میلیون نفر دارد و این یک میلیون نفر برای اینکه زندگی عادی شان تامین بشود مثلاً ده هزار شغل در آن وجود دارد.

ده هزار شغل بایستی باشد تا زندگی اداره شود حالا توی این ده هزار شغل ممکن است بعضی از مشاغل مشاغلی ضروری اولیه باشد و بعضی از مشاغل مشاغلی تزیناتی ثانویه است بعضی از مشاغل هم اگر نبود هم نبود حالا مثلاً اتو نبود نبود یا جای که اتو می کنند نبود نبود. اینها جزء حواشی و تزینات زندگی است





ولی بخشی از این مشاغل لازمه حیات متعارف بشری است مثل پزشکی است بهداشت است درمان است و... که زندگی عادی بشر متقوم به آنهاست. در این قسم اول یعنی آن مشاغل ضروری مشاغل که قوام زندگی بشر به آن است این گفته می شود نامیده اند به واجبات کفائیه یا صناعات کفائیه صنعت و مشاغل که به نحوی کفائی برافراد واجب است گاهی به اش می گویند واجبات نظامیه یا گویند صناعات کفائیه واجبات کفائیه تعابیر ازین قبیل.

مشاغل و حرف لازم که همه آنها ازعهده یک نفر و گروهی بر نمی آید تعریف آن صناعات کفائیه این است مشاغل و حرفه های ضروری و لازم برای زندگی اجتماعی بشر که ازعهده همه افراد بر نمی آید و باید تقسیم میان گروه ها و افراد بشود.

این را در فقه می نامند صناعات یا صناعات کفائیه یا واجبات نظامیه و تعابیر ازین قبیل و مقصود این گونه از مشاغل است آن قسم دوم هم البته بعض اش ممکنست مستحب باشد بدلائلی بعض اش هم ممکن است استحباب نداشته باشد

ولی بحث روی قسم اول است گرچه مباحث کمی روی آن صناعات استحبابی هم سریان پیدا می کند ولی محور همین صناعات کفائیه و واجبات نظامیه ای کفائیه است در فقه اتفاق بر این است که اینها واجب کفائی است و توسلی است و این مشاغل واجب زندگی واجب است توسلی است کفائی است این اتفاق فقهاء است و اینکه اخذ مزد هم بر این ها جایز است چون اصلا نظام اینها به مزداست نمی شود اینها را جزء عبادت اش کرد و نمی شود مزد گرفت.

اینها که اصلا زندگی بشر همین است آن طبابت می کند مزد می گیرد این مهندسی می کند مزد می گیرد آن رانندگی می کند مزد می گیرد آن تدفین و تغسیل میت می کند مزد می گیرد و.. همه حرف و مشاغل همه این ها واجب است در عین حال مزد هم در همه این ها جایز است آنوقت این سوال شد که اخذ اجرت در واجبات صناعیه و یا صناعات کفائیه این جایز است یا جایز نیست؟ این تنبیه اول است با توجه به بحث قبلی این را باید بحث بکنیم پاسخ های که به این داده شده تقریبا هیچ کس نگفته جایز نیست چون نرخ ثابت فقه است هیچ کس نمی تواند بگوید جایز نیست و لذا باید راه حلی پیدا بکنیم بیش ازده راه حل ارائه شده در این جا که این راه در مکاسب محرمه در تقریرات حضرت امام در کتاب حضرت امام و آقای خوئی حضرت آقای تبریزی و انوار الفقاهه اینها شمرده اند که ما اینها را مرور می کنیم این جا



مؤسسه اشراق و عرفان

شماره ثبت: ۲۸۹۰

خیلی بحث از لحاظ عملی اختلافی نیست همه می گویند درست است بیشتر می خواهیم شکل فنی و  
فقهی آن را بفهمیم که چه است که توی این حدود ده روش انشاء الله بحث خواهیم کرد..  
و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.